

مانیفست حزب کمونیست



ف. انگلس



ک. مارکس

پرولتاریای جهان متحد شوید

فهرست مطالب

- ۱- پیش گفتار ۱۸۷۲ ۱
- ۲- پیش گفتار ۱۸۸۲ ۳
- ۳- پیش گفتار ۱۸۸۳ ۵
- ۴- پیش گفتار ۱۸۸۸ ۶
- ۵- پیش گفتار ۱۸۹۰ ۱۲
- ۶- پیش گفتار ۱۸۹۲ ۱۸
- ۷- پیش گفتار ۱۸۹۳ ۲۰
- ۸- مانیفست ۲۲
- ۹- بورژواها و پرولترها ۲۳
- ۱۰- پرولترها و کمونیست‌ها ۳۶
- ۱۰- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی ۴۵
- ۱- سوسیالیسم ارتجاعی ۴۵
- الف- سوسیالیسم فئودالی ۴۵
- ب- سوسیالیسم خرده بورژوازی ۴۷
- ج- سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم حقیق ۴۸
- ۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی ۵۲
- ۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی ۵۳
- ۱۱- مناسبات کمونیست‌ها با احزاب مختلف اپوزیسیون ۵۶
- ۱۲- توضیح هیئت ترجمه ۵۸

پیش‌گفتار

چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

"اتحادیه کمونیست‌ها"، این سازمان بین‌المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها می‌توانست به صورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نمائیم. بدین ترتیب "مانیفست" زیرین به وجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه^۱ دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. "مانیفست"، که ابتدا به آلمانی به چاپ رسید، دست کم دوازده بار بدین زبان با چاپ‌های گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که به وسیله میس هلن ماک فاران انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، در شهر لندن در "Red Republican" منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلای سه بار در آمریکا، ترجمه‌های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسه، برای اولین دفعه کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج و اخیراً نیز در "Le Socialiste" چاپ نیویورک منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سال‌های شصت در شهر ژنو انجام گرفت. به زبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید.

گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است روی هم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط

۱ - منظور انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه است. ه.ت.

امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق‌العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمان‌های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد." (رجوع شود به

Der Bürgerkrieg in Frankreich, Adresse des Generalrats der internationalen Arbeiterassoziation

چاپ آلمانی صفحه ۱۹، که در آن جا این فکر به طور کامل‌تری شرح و بسط داده شده است.^۲)

به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۸ را در برمی‌گیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آن‌ها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است

با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی‌دانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه‌ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین سال ۱۸۴۷ تا امروز را در برگیرد: اقدام به چاپ کنونی "مانیفست" برای ما چنان غیر منتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن: ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲

۲ - رجوع کنید به ک. مارکس، جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بی‌المللی کارگران.

پیش گفتار

چاپ روسی سال ۱۸۸۲

نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمهء باکونین، در آغاز سال‌های شصت^۳ انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعهء "کولوکل" به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می‌توانست تنها به مثابهء یک نوع طرفهء مطبوعاتی تلقی شود ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصهء شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعیست که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحدهء آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیرهء بزرگ همهء ارتجاع اروپا محسوب می‌شد و ایالات متحدهء آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می‌دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می‌شدند. در نتیجه هر دو آن‌ها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چه قدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه در آورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحدهء آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبهء خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فرم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرم‌ها را که پایهء کلیهء نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود می‌سازد؛ در عین حال برای نخستین بار در

۳ - چاپی که در فوق از آن یاد شده است در سال ۱۸۶۹ انتشار یافته. در پیش گفتاری که انگلس به چاپ انگلیسی نگاشته و در ۱۸۸۸ نشر شده است نیز تاریخ طبع این ترجمهء روسی "مانیفست" به طور دقیق ذکر نگردیده است (رجوع کنید به صفحهء ۲۲ چاپ حاضر) ه.ت.

مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو به افزایش می‌رود و سرمایه به طور افسانه‌واری متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه می‌دانستند. تزار را سر کرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه‌دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه "مانیفست" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا ابشین روس، این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده، می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که برعکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشأ تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

پیش گفتار

چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳

متأسفانه پیش گفتار چاپ کنونی را من باید به تنهائی امضاء کنم. مارکس، مردی که همهء طبقه کارگر اروپا و آمریکا به او بیش از هر فرد دیگری مدیون است، اینک در گورستان هایگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخستین گیاه روئیده است. به هر صورت پس از درگذشت او دیگر نمی‌توان سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل "مانیفست" در میان باشد. به این جهت من به ویژه ضروری می‌دانم که مراتب زیرین را با وضوح کاملی یک بار دیگر بیان دارم. آن فکر اساسی که سراسر "مانیفست" را به هم پیوند می‌دهد، یعنی این که تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که به طور ناگزیر از این تولید ناشی می‌شود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل می‌دهد، و این که بنابراین کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزهء بین استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان، بین طبقات حاکم و محکوم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز این که اکنون این مبارزه به جایی رسیده است که طبقهء استثمار شونده و ستم‌کش (پرولتاریا) دیگر نمی‌تواند از یوغ طبقهء استثمار کننده و ستم‌گر (بورژوازی) رهائی باید مگر آن که در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزهء طبقاتی خلاص کند، این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است.^۴ من این نکته را بارها گفته‌ام ولی به خصوص اکنون لازم می‌دانم که آن را در مقدمهء خود "مانیفست" نیز ذکر نمایم.

فریدریش انگلس

لندن ۲۸ ژوئن سال ۱۸۸۳

۴ - من در پیش گفتار ترجمهء انگلیسی چنین نوشته‌ام: "به این فکر که به عقیدهء من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست‌شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک می‌شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقهء کارگر انگلستان" به خوبی می‌توان فهمید ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پروراند و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت." (حاشیهء انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰)

پیش‌گفتار

چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸

"مانیفست" به عنوان برنامهء "اتحادیهء کمونیست‌ها" یا سازمان کارگری که در آغاز منحصراً آلمانی بود و سپس به یک سازمان بین‌المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار می‌بایستی به صورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگرهء اتحادیه، که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دست نویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریهء فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد.

ترجمهء فرانسه اندکی پیش از قیام ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمهء انگلیسی که به وسیلهء میس هلن ماک فارلین انجام شده بود در "Red Republican" متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه‌های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس - این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی - باز هم برای مدتی انجام خواست‌های اجتماعی و سیاسی طبقهء کارگر اروپا را عقب انداخت. از آن موقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروه‌های مختلف طبقهء دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یکدیگر مبارزه می‌کردند. طبقه کارگر ناچار شد برای به دست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی، مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقهء متوسط را اشغال نماید. هر گونه جنبش مستقل پرولتری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز می‌داد، بی‌رحمانه سرکوب می‌شد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیتهء مرکزی اتحادیهء کمونیست‌ها را، که آن هنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضاء این کمیته توقیق شدند و پس از هیجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این "دادرسی کمونیست‌های کلنی" که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر به طول انجامید؛ هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضاء علی‌الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما "مانیفست" به نظر می‌رسید که از

آن موقع محکوم به فراموشی است.

هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین‌المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی به منظور گرد آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمی‌توانست بلافاصله اصولی را که در "مانیفست" بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین‌المللی می‌بایستی آن قدر وسیع باشد که هم برای تردیونیون‌های انگلیس و هم برای پیروان پرودن در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالین‌های^۵ آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس که این برنامه را به نحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - ناچار می‌بایستی به کارگران بیهوده بودن نسخه‌های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کامل‌تر شرایط واقعی رهائی طبقه کارگر آماده نماید. حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران به کلی با آنچه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودنیسم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی تردیونیون‌های محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آن‌ها مدت‌ها بود رابطه خود را با بین‌الملل کسسته بودند، به تدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آن‌ها در سوانس توانست از جانب آن‌ها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم". در واقع اصول "مانیفست" بین کارگران کلیه کشورها انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود "مانیفست" هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ به بعد چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در "Woodhull and Claflin's Weekly" به طبع رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه‌ای به فرانسه انجام گرفت و در "Le Socialiste" نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام به بعد لااقل دو ترجمه دیگر انگلیسی با کم

۵ - خود لاسال پیوسته به ما می‌گفت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل "مانیفست" را پایه نظریات خود می‌داند. ولی در تبلیغات عمومی خود، در سال‌های ۱۸۶۴ - ۱۸۶۲ از خواست شرکت‌های تعاونی تولیدی که دولت با اعطای اعتبارات از آن‌ها نگاهداری می‌نمود، گامی فراتر نگذاشت (حاشیه انگلس)

و بیش تحریف در آمریکا به عمل آمد و یکی از آن‌ها در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوان سال ۱۸۶۳ در مطبعه "کولوکل" متعلق به گرتسن واقع در ژنو به طبع رسید؛ ترجمه دوم روسی، که از آن بانو ورا زاسولیچ قهرمان بود^۶ ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه‌ای به زبان دانمارکی در "Socia idemokratisk Bibliothek" کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد: ترجمه جدید فرانسه در "Le Socialiste" پاریس در سال ۱۸۸۵ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی به عمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت. از طبع‌های مجدد متن آلمانی ذکر می‌بایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، به طوری که به من گفته‌اند، انتشار نیافت و تنها علت آن هم این بود که ناشر می‌ترسید کتاب را به نام مارکس پخش کند. مترجم هم حاضر نبود "مانیفست" را به عنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه‌های بعدی به زبان‌های دیگر چیزهایی شنیده‌ام ولی خودم این ترجمه‌ها را ندیده‌ام. بدین ترتیب تاریخچه "مانیفست" تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس می‌سازد. در عین حال این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیون‌ها کارگر از سبیری تا کالیفرنیا آن را پذیرفته‌اند.

با وجود این هنگامی که ما این کتاب را می‌نگاشتیم نمی‌توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم‌های مختلف تخیلی مانند طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق می‌شد که هر دوی آن‌ها دیگر به صورت طریقت‌های محدودی درآمده و به تدریج در حال زوال بودند؛ و از طرف دیگر به انواع افسون‌گران اجتماعی اطلاق می‌شد که وعده می‌کردند، بی آن که کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را به وسیله وصله کاری‌های گوناگون چاره کنند.

در هر دو حالت این‌ها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آن‌ها کمک می‌طلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن کودتاها صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر

۶ - در حقیقت امر این ترجمه از آن پلخانف است. خود انگلس در پیش‌گفتاری که برای مقاله "مناسبات اجتماعی در روسیه" نوشته است، ترجمه نام برده را ترجمه پلخانف می‌خواند.

اساسی سازمان کلیه جوامع را اعلام می نمود، در آن ایام خود را کمونیست می نامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم به تدریج به نقطه اساسی دست می یافت و در محیط طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم، جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لاقل "محترم" بود ولی کمونیسم برعکس. و از آن جا که از همان بدو عمل، ما بر این عقیده بودیم که "نجات طبقه کارگر فقط می تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. به علاوه از آن به بعد هم هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آن که "مانیفست" اثر مشترک ماست، ولی خویشتن را موظف می دانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل می دهد به مارکس تعلق دارد. آن اصل این است که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی می گردد زیر بنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها به وسیله آن زیر بنا می توان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابراین سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری بین استثمار کننده و استثمار شونده و طبقات حاکم و محکوم بوده است و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله ای رسیده است که در آن طبقه استثمار شونده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی تواند از سلطه طبقه استثمار کننده و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آن که در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک می شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقه کارگر انگلستان"^۷ به خوبی می توان فهمید ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پروراند و بود و

^۷ - "The Condition of the Working Class in England in 1884". By Frederick Engels. Translated by Florence K. Wischnewetzky, New York, Lovell – London. W. Reeves, 1888".

تقریباً با همان عبارت روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت. از پیش گفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۳ نوشته‌ایم جملات زیرین را نقل می‌کنم:

"گر چه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است روی هم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق‌العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمان‌های حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد." (رجوع کنید به:

"The Civil War in France Adress oft he General Council of the International Working. Men`s Association". London, Truelove, 1871

چاپ آلمانی صفحه ۱۵، که در آن جا این فکر به طور کامل‌تری شرح و بسط داده شده است.)^۸ به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۸ را در برمی‌گیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که

۸ - رجوع کنید به ک. مارکس، جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران.

رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است

با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی‌دانیم که در آن تغییر ی وارد سازیم."

ترجمه کنونی متعلق به سموئل مور است که قسمت عمده "کاپیتال" مارکس را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آن را از نظر گذرانیدیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

فریدریش انگلس

لندن ۳۰ ژانویه ۱۸۸۸

پیش‌گفتار

چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

از زمانی که سطور فوق‌نگاشته شده است^۹ یک بار دیگر لازم آمد که "مانیفست" به زبان آلمانی چاپ شود و به علاوه برای خود "مانیفست" هم حوادث بسیاری رخ داده است که جا دارد در این جا ذکری از آن به میان آوریم.

در سال ۱۸۸۳ در ژنو دومین ترجمه روسی که به وسیله ورا زاسولیچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیش‌گفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دست‌نویس آلمانی را گم کرده‌ام و مجبورم آن را دوباره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل اندکی صدمه می‌زند^{۱۰}

پیش‌گفتار این است:

"نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمه باکونین، در آغاز سال‌های شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعه "کولوکل" به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می‌توانست تنها به مثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعیست که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب می‌شد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می‌دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می‌شدند. در

۹ - مقصود انگلس پیش‌گفتاری است که برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۸۳ نگاشته است. ه.ت.

۱۰ - اصل آلمانی پیش‌گفتار گم شده‌ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی "مانیفست" نگاشته‌اند و انگلس از آن یاد می‌کند پیدا شده و اکنون در بایگانی انستیتوی مارکس - انگلس - لنین ضبط است. این پیش‌گفتار در چاپ کنونی از روی اصل آلمان ترجمه شده است. ه.ت.

نتیجه هر دو آن‌ها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند. اکنون چه قدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه در آورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فرم‌های بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فرم‌ها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود می‌سازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو به افزایش می‌رود و سرمایه به طور افسانه‌واری متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیار شدن کرده بود، مداخله روسیه می‌دانستند. تزار را سر کرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه‌دار جنبش انقلابی اروپاست. وظیفه "مانیفست" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا ابشین روس، این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده، می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که برعکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشأ تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت:

"Manifest Kommunistyczny"

سپس ترجمه تازه‌ای به زبان دانمارکی در

"Social-demokratisk Bibliothek Kjöbenhavn 1885,"

منتشر شد و متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت‌های اساسی آن که گویا برای مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و به طور کلی در برخی قسمت‌ها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که، اگر از روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم می‌شود در صورتی که مترجم دقت بیشتری مبذول می‌داشت می‌توانست به نتایج ممتازی نائل آید.

در سال ۱۸۸۵ ترجمه جدیدی به زبان فرانسه در "Le Socialiste" پاریس انتشار یافت؛ در بین ترجمه‌هایی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب می‌شود.

در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه‌ای به زبان اسپانیولی به عمل آمد که ابتدا در مجله "El Socialista" که در مادرید منتشر می‌شود و سپس به صورت رساله جداگانه‌ای چاپ شد:

"Manifiesto del Partido Comunista", por Carlos Marx y F. Engels. Madrid. Administración de "El Socialista". Hernan Cortés 8

به عنوان یک نکته جالب لازم به ذکر می‌دانم که در سال ۱۸۸۷ دست نویس ترجمه ارمنی "مانیفست" به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آن را به چاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آنست چاپ کند و بیشتر صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه‌های آمریکائی کم و بیش نا موثقی منتشر شد. سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من سموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آن را یک بار دیگر از نظر گذراندیم. عنوان آن چنین است:

"Manifesto of the Communist Party, by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English Translation, edited and annotated by Frederick Engels. 1888. London, William Reeves, 185 Fleet st. E. C."

بعضی از ملاحظات که من برای این ترجمه نوشته‌ام به چاپ فعلی ضمیمه است.

"مانیفست" برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامی که "مانیفست" انتشار یافت پیش‌گامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آن را با شور و شغف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه‌هایی که در پیش‌گفتار اول از آن‌ها نام برده‌ایم ثابت می‌کند) ولی به زودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن

۱۸۴۸ آغاز گردید مانیفست را در طاق نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محکومیت کمونیست‌های کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ "طبق موازین قانونی"، غیر قانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و "مانیفست" نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت.

هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین‌المللی کارگران ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد. به همین جهت این جمعیت نمی‌توانست بلافاصله طبق اصول مشروحه در "مانیفست" دست به کار شود بلکه می‌بایستی آن چنان برنامه‌ای داشته باشد که در را به روی تردیونیون‌های انگلیس و پرودنیست‌های فرانسوی و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و لاسالین‌های^{۱۱} آلمان نبندد. این برنامه، یعنی مقدمه آئین نامه بین‌المللی راه، مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آنارشئیست‌ها نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در "مانیفست" اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها پیش از فتح‌ها - نمی‌توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیر ماندی که تا آن زمان از آن پیروی می‌کردند، بی‌پر و پاست، و نمی‌توانست مغزهای آنان را برای درک کامل‌تر شرایط واقعی رهائی طبقه کارگر آماده‌تر نکند. حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگران به کلی با آن چه که در آغاز تشکیل بین‌الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴ بود، تفاوت داشت. پرودنیسم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال انتظار بود و حتی تردیونیون‌های مافوق محافظه کار انگلیسی، تدریجاً به جایی رسیدند که در سال ۱۸۸۷ رئیس کنگره آن‌ها در سوانس توانست از جانب آن‌ها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم". و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری‌ای بود که در "مانیفست" تشریح شده است. بدین ترتیب تاریخ "مانیفست" تا حدودی تاریخ جنبش معاصر کارگری راه، از سال ۱۸۴۸ به بعد منعکس می‌کند. در حال حاضر این اثر

۱۱ - خود لاسال پیوسته به ما می‌گفت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل "مانیفست" را پایه نظریات خود می‌داند. ولی در تبلیغات عمومی خود، در سال‌های ۱۸۶۴ - ۱۸۶۲ از خواست شرکت‌های تعاونی تولیدی که دولت با اعطای اعتبارات از آن‌ها نگاهداری می‌نمود، گامی فراتر نگذاشت (حاشیه انگلس)

در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه‌های مشترک توده‌های چندین میلیونی کارگر کلیه کشورهای از سبیری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمی‌توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق می‌شد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی مخصوصاً به طرفداران آوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دو آن‌ها در همان موقع به صورت طریقت‌های محدودی درآمد و به تدریج در حال زوال بودند. و دیگری به انواع افسون‌گران اجتماعی که وعده می‌کردند، بی آن که کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند، مصائب اجتماعی را به وسیله انواع وسائل اکسیر مانند و وصله کاری‌های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آن‌ها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آن‌ها کمک می‌طلبیدند؛ و برعکس آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بودند، در آن ایام خود را کمونیست می‌خواند. این یک کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی به اندازه کافی نیرومند بود، برای آن که دو سیستم کمونیسم تخیلی یعنی کمونیسم "ایکاری" متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسم وایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم، جنبش بورژوازی بود و کمونیسم، جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً برانزده شمرده می‌شد ولی کمونیسم درست برعکس. و از آن جا که ما از همان موقع عقیده راسخ داشتیم به این که "نجات طبقه کارگر فقط می‌تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" در انتخاب یکی از این دو نام حتی لحظه‌ای هم تردید را جاز ندیدیم و از آن به بعد نیز هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

"پرولترهای جهان متحد شوید!" وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم، تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولترهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین‌المللی کارگران، که خاطره پر افتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین‌الملل روی هم رفته تنها نه سال زندگی کرد ولی این که اتحاد جاوید پرولترهای همه کشورهای، که شالوده آن را این بین‌الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است موضوعی است که وضع کنونی بهترین شاهد آن است. زیرا امروز، در لحظه‌ای که این سطور را

می‌نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای خود را که برای اولین بار به صورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و به خاطر نزدیک‌ترین هدف واحد گرد آمده است، سان می‌بیند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آن را حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین‌الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است. منظره امروز به سرمایه‌داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولترهای همه کشورها اکنون واقعا متحد شده‌اند.

فریدریش انگلس

لندن اول مه سال ۱۸۹۰

پیش‌گفتار

چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲

خود این حقیقت که چاپ تازه‌ای از "مانیفست حزب کمونیست" به زبان لهستانی ضروری شده است اجازه می‌دهد نتیجه‌گیری چندی بشود.

مقدم بر همه شایان ذکر است که "مانیفست" در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. به همان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود به عنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت می‌گردد، جنبش سوسیالیستی در میان آن‌ها دامنه می‌گیرد و تقاضای "مانیفست" فزونی می‌یابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره "مانیفست" به زبان یک کشور معین، می‌توان به طور نسبتاً دقیق نه تنها وضع جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد.

به همین جهت طبع جدید "مانیفست" به زبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است و این که در واقع چنین پیشرفتی در عرض ده سالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، به هیچ وجه نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد. کشور سلطنتی لهستان، لهستان کنگره‌ئی^{۱۲} یک ناحیه صنعتی مهم امپراطوری روسیه شده است. در حالی که صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه‌داران رقابت‌کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین به روسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران

۱۲ - "لهستان کنگره": بخشی از لهستان بود که تحت عنوان رسمی "لهستان تزاری" به موجب تصویب کنگره وین (سال‌های ۱۸۱۴ - ۱۸۵، پس از شکست ناپلئون) جزو روسیه شده بود. ه.ت. (برگرفته از زیر نویس پیش‌گفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۳ "مانیفست"، ترجمه محمد پور هرمان غلامرضا پرتوی)

لهستان با سرعت انتشار می‌یابد و تقاضای "مانیفست" روز افزون است. ولی این تکامل سریع صنایع لهستان که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است به نوبه خود دلیل تازه‌ای بر نیروی حیاتی پایان‌ناپذیر ملت لهستان و ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است نه تنها مربوط به خود لهستانی‌ان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتری ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین حال به دست مجریان وصیای خود - یعنی لوئی بناپارت و بیسمارک - به استقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامی که در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه، که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، به حال خود گذاشتند. شلاخت‌ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند. برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقل علی‌السویه است.

ولی با این وجود برای همکاری هم‌آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند به دست آورد و اگر به دست استقلال در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود، زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف. انگلس

لندن، ۱۰ فوریه سال ۱۸۹۲

پیش‌گفتار

چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳

به خوانندهء ایتالیائی

انتشار "مانیفست حزب کمونیست" تقریباً به طور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روز انقلاب‌های میلان و برلن با قیام مسلحانهء دو ملت ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پراکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و به همین سبب تحت سیطرهء بیگانگان قرار گرفته بودند. اگر ایتالیا تابع امپراطور اطریش بود آلمان نیز زیر یوغ کل روسیه قرار داشت، که اگر چه به شکل غیر مستقیم‌تر ولی در هر صورت کمتر از اسارت ایتالیا محسوس نبود. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از یک ننگ رهائی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم به ذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدان جهت بود که، به قول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علی‌رغم ارادهء خویش به مجریان وصایای آن مبدل گردیدند.

همه جا این انقلاب را طبقهء کارگر انجام داد: طبقهء کارگر بود که باریکادها در خیابان بر پا می‌کرد و جان خود را نثار می‌نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی، اما با آن که آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقهء آنها و بورژوازی وجود داشت به خوبی با خبر بودند، معهداً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچ کدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید مقام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. به همین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقهء سرمایه‌داران به چنگ آوردند. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اطریش، کارگران از همان ابتدا تنها عمل‌شان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را به دست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. به همین جهت انقلاب ۱۸۴۸ می‌بایستی به وحدت و استقلال آن مللی که تا آن زمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت

به لهستان رسیده است.

بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کوبید و زمینه را برایش مهیا ساخت. نظام بورژوازی که در همه کشورهای سبب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است. بدین سان به قول "مانیفست" نظام بورژوازی گور کن خود را به وجود آورده است. بدون استقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل نه یگانگی بین‌المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری مسالمت آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدف‌های مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین‌المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید.

پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور می‌گرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضح است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی مبشر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد. "مانیفست" با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه‌داری در گذشته ایفاء کرد ادا می‌کند. نخستین ملت سرمایه‌داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه‌داری در سیمای با عظمتی مجسم می‌شود. این سیما - دانه ایتالیائی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز می‌شود. آیا ایتالیا، دانه جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتری را توقیع کند، به ما خواهد داد؟

فریدریش انگلس

لندن، اول فوریه سال ۱۸۹۳

مانیفست حزب کمونیست

شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب مقدس این شبح متحد شده‌اند: پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکال‌های فرانسه و پلیس آلمان.

کجاست آن حزب اپوزیسیونی که مخالفینش، که بر مسند قدرت نشسته‌اند نام کمونیستی روی آن نگذارند؟ کجاست آن حزب اپوزیسیونی که به نوبه خود داغ اتهام کمونیسم را خواه بر پیش‌گام‌ترین عناصر اپوزیسیون و خواه بر مخالفین مرتجع خویش نزند؟ از این امر دو نتیجه حاصل میشود:

همه قدرتهای اروپا اکنون دیگر کمونیسم را بمثابه یک قدرت تلقی می‌کنند. حال تماما وقت آن در رسیده است که کمونیست‌ها نظرات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست حزب خود را قرار دهند.

به این منظور کمونیست‌های ملیت‌های کاملاً گوناگون در لندن گرد آمدند و "مانیفست" زیرین را که اکنون به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و فلاماندی و دانمارکی انتشار می‌یابد، طرح ریزی کردند.



بورژواها و پرولترها^{۱۳}

تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تا کنون وجود داشته^{۱۴} تاریخ مبارزه طبقاتی است. مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و سرف، استادکار^{۱۵} و شاگرد، خلاصه، ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه‌ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار،

۱۳ - مقصود از بورژوازی - طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجرا کنندگان کار مزدوری‌اند. مقصود از پرولتاریا - طبقه کارگران مزدور معاصر است که از خود صاحب هیچ گونه ابزار تولید نیست. و برای آن که زندگی کنند، ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد. (حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸)

۱۴ - یعنی تمام تاریخی که به صورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۷ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً به هیچ وجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان می‌گذرد هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد، ماثورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبدأ و منشأ اجتماعی است که کلیه قبایل ژرمن تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند. و به تدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند، شکل اولیه جامعه می‌باشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه‌واری که داشته است، مرگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقیقی طایفه و موقعیت آن در میان قبیل به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد تقسیم می‌شود. من سعی کردم که در

"Der Ursprung der Familie, des Privateigentum und der Staats" Stuttgart 1886

طبع دوم، جریان این تجزیه را توصیف کنم. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

۱۵ - استادکار - عضو کامل‌الحقوق صنف خود است. استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند.

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در رم قدیم ما به پاتریسین‌ها، شوالیه‌ها، پلین‌ها، بردگان و در قرون وسطی، به اربابان فئودال، واسال‌ها، استادکاران، شاگردان و سرف‌ها برخورد می‌کنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه بندی خاصی وجود دارد.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال بیرون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای این صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است: سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرف‌های قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند. از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریایی دور آفریقا، برای بورژوازی، که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای به وجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها بطور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن زمان بی سابقه بود و بدین‌سان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی تولید اکنون دیگر تقاضا را، که به موازات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمی‌توانست تکافو کند، جای آن را صنایع یدی گرفت. استادان کارگاه به وسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند. تقسیم کار بین سازمان‌های حرفه‌ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاه‌های جداگانه داد.

اما بازارها دائماً در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صنعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن برنمی‌آمد. آن‌گاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند.

صنایع بزرگ جدید جای صنعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی، سرکردگان لشگرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند.

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آن را زمینه چینی کرده بود، به وجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق العاده‌ای داد. این امر به نوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و به همان نسبتی که صنایع و کشتی‌رانی و راه آهن بسط می‌یافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می‌پذیرفت و بر سرمایه‌های خویش می‌افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب می‌راند. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که بورژوازی نوین، خود، محصول یک جریان تکامل طولانی و یک رشته تحولات در شیوه تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه‌ای^{۱۶} را از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی ستم‌کش بود در کمون^{۱۷} به صورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در این جا - جمهوری مستقل شهری - بود و در آن جا "صنف سومی" که به سلطنت مالیات می‌پرداخت^{۱۸} و سپس در دوره صنعت یدی در سلطنت‌های صنفی یا مطلقه حریف اشرافیت گردید و بطور کلی پایه اساسی سلطنت‌های بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر به فرد به دست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره می‌نماید. بورژوازی در تاریخ نقش فوق‌العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی، هر جا که به قدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی پدرشاهی و احساساتی را بر هم زد. پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به "مخدومین طبیعی" خویش وابسته

۱۶ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ که رداکتور آن انگلس بوده است در دنبال کلمه "کامیابی سیاسی مربوطه" عبارت "این طبقه" نیز اضافه شده است. ه. ت.

۱۷ - شهرهائی که در فرانسه به وجود می‌آمد، حتی قبل از آن که از فرمانروایان و اربابان فئودال خود مختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان "صنف سوم" به دست آورند، "کمون" نامیده می‌شدند. و به طور کلی می‌توان گفت که در این جا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه به منزله کشور نمونه‌واری انتخاب شده‌اند (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸)

کمون نامی است که شهر نشینان ایتالیا و فرانسه پس از آن که نخستین بار توانستند از اربابان فئودال حق خود مختاری را باز خرید کنند و یا خود به دست آورند، به جماعت شهری خود اطلاق نمودند (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

۱۸ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمات "جمهوری مستقل شهری" این کلمات گذارده شده: "(مانند ایتالیا و آلمان)" و پس از آن عبارت: "صنف سومی بود که به سلطنت مستبده مالیات می‌پرداخت" ذکر شده است. "(مانند فرانسه)". ه. ت.

می‌ساخت، بی‌رحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" بی عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه مآبانه و شیوه احساساتی تنگ نظرانه را در آب‌های یخ زده حساب‌گری‌های خود پرستانه، خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و به جای آزادی‌های بی شمار عطا شده یا از روی استحقاق به کف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، به جای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید. بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدان‌ها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن آسایی، مکمل برازنده قدرت نمایی‌های خشونت‌آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت نمائی‌ای که مرتجعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چه چیزهاست و عجایبی از هنر پدید آورد، که به کلی غیر از اهرام مصر و لوله‌های آب رم و کاتدرال‌های گُتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمره از مهاجرت‌های اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در افزارهای تولید و بنابراین بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و هم چنین مجموع مناسبات اجتماعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد. و حال آن که بر عکس، اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق، عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلاانقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی... دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق مشخص می‌سازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند، و آن چه که تازه ساخته شده، پیش از آن که جانی بگیرد کهنه شده است. آن چه که مقدس است از قدس خود عاری می‌شود و سرانجام انسان‌ها ناگزیر می‌شوند به وضع زندگی و روابط متقابله خویش با دیدگانی هشیار بنگرند.

نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود و با همه جا رابطه برقرار سازد. بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از بین رفتن است. جای آن‌ها را رشته‌های نوین صنایع که رواج‌شان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد، رشته‌هایی که مواد خام‌اش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. به جای نیازمندی‌های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حوایج نوین بروز می‌کند که برای ارضاء آن‌ها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عَزَلت جویی ملی و محلی کهن و اکتفاء به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته می‌شود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان توپخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم می‌کوبد و لجوجانه‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می‌سازد. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آن‌ها نیز بورژوا شوند. خلاصه آن که جهانی هم شکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان به وجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده به میزان شگرفی افزود و بدین سان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاح‌پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود.

بورژوازی بیش از پیش پراکندگی وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع می‌سازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسائل تولید را متراکم نموده و مالکیت را در دست عده کمی تمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستان‌های مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومت‌ها و مقررات و گمرکی مختلف بودند، بصورت یک ملت واحد، قانون‌گزاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آن چنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیّت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسل‌های گذشته جمعاً به وجود آورده‌اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، بکار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتیرانی، راه آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن یک سلسله از بخش‌های جهان، قابل کشتیرانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گویی از اعماق زمین می‌جوشند... کدام یک از اعصار گذشته می‌توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله‌ای که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا به عبارت دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت، دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده‌ای که رشد یافته بودند از دست دادند، و به جای آن که تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند و به پابند آن مبدل گردیدند. می‌بایستی آن‌ها را خرد کرد و خرد هم شدند.

رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آن‌ها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام می‌پذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه‌ای که گویی سحر آسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را به وجود آورده است، اکنون شبیه جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت الارضی که با افسون خود احضار نموده است برنمی‌آید. حال دیگر یک چند ده سال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارتست از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و

سلطه اوست. کافی است به بحران‌های تجارتي اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدیدآمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار می‌دهند. در مواقع بحران تجارتي هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولدهای که به وجود آمده‌اند نیز نابود می‌گردد. هنگام بحران‌ها یک بیماری همگانی اجتماعی پدید می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول به نظر می‌رسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا باز می‌گردد و بگفتاً به حال بربریت دچار می‌شود، گویی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمان سوزی او را از همه وسائل زندگی محروم ساخته است. پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آن که جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی، بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولدهای که در اختیار اوست، دیگر به کار تکامل تمدن بورژوازی^{۱۹} و مناسبات بورژوازی مالکیت نمی‌خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این مناسبات بسی عظیم شده‌اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نمای آن‌ها را مانع می‌گردد. و هنگامی که نیروهای مولده در هم شکستن تمام این موانع و سدها را آغاز می‌کنند، آنگاه سراسر جامعه بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دست خوش خطر می‌سازند. دایره مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع می‌کند؟ از طرفی به وسیله محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر به وسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحران‌های وسیع‌تر و مخرب‌تری را آماده می‌کند و از وسائل جلوگیری از آن‌ها نیز می‌کاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فتودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاک‌اش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را به سوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولترها را نیز به وجود آورد.

به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. اینان تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط

۱۹ - در طبع بعدی، که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ شروع می‌شود، عبارت "تمدن بورژوازی و" افتاده است. ه.ت.

هنگامی می‌توانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران، که مجبورند فرد فرد خود را بفروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و به همین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هر گونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائده ساده ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یک نواخت‌ترین شیوه‌هائی را می‌خواهند که آسان‌تر از همه فراگرفته می‌شود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر می‌شود تنها منحصر می‌گردد به تهیه وسائل معیشتی که برای حفظ خودش و بقاء نسل‌اش ضروری است. و بهای یک کالا، و از آن جمله کار،^{۲۰} مساوی با مصارف تولید آنست. به همان نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده می‌شود، به همان نسبت نیز مزد کاهش می‌پذیرد. حتی از این هم بالاتر؛ به همان نسبت که استعمال ماشین و تقسیم کار توسعه می‌یابد، به همان نسبت نیز بر کمیّت^{۲۱} کار افزوده می‌گردد، خواه به حساب ازدیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیّت کار لازم در یک مدت زمان معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استادکار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه‌دار مبدل ساخت. توده‌های کارگر، که در کارخانه گرد آمده‌اند مانند سربازان متشکل می‌شوند کارگران به مثابه سربازان عادی صنعتی، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه داران و افسران قرار می‌گیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی می‌باشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش درمی‌آورند. هر اندازه که این استبداد، سودورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصد خویش اعلام دارد، به همان اندازه سفله‌تر و منفورتر است و همان قدر خشم بیشتری را متوجه خویش می‌سازد.

هر اندازه مهارت و زور بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد، به همان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد می‌شود. اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد، همه افزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند. همین که استثمار صاحب کارخانه از

۲۰ - بعدها مارکس نشان داد که کارگر کار خود را نمی‌فروشد بلکه نیروی کار خود را به معرض فروش می‌گذارد. در

این باب رجوع کنید به پیش‌گفتار انگلس به کتاب مارکس موسوم به "کار مزدوری و سرمایه" ه. ت.

۲۱ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "کمیّت کار" نوشته شده است "سنگینی کار" ه. ت.

کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را دریافت داشت، تازه قسمت‌های دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکان‌دار و گروگیر و غیره به جان‌اش می‌افتند. قشرهای پایینی صنف متوسط، یعنی کارخانه‌داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه‌وران و دهقانان، همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می‌شوند. عده‌ای بدان سبب که سرمایه کوچک آن‌ها برای دائر ساختن بنگاه‌های عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با سرمایه‌داران بزرگ‌تر بر نمی‌آیند و عده‌ای برای آن که مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی ارزش می‌شود. بدین‌سان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد می‌شوند.

پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می‌پیماید. مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی‌اش آغاز می‌گردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آن‌گاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوازی که آنان را مستقیماً استثمار می‌نماید آغاز مبارزه را می‌گذارند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزارهای تولید نیز هست. بدین معنی که کالاهای بیگانه‌ای را که با آن رقابت می‌کند نابود می‌سازند، ماشین‌ها را در هم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق می‌کنند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطایی را بازیابند.

در این مرحله کارگران توده‌ای را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و در اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده‌های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احراز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش درآورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولترها بر ضد دشمن خود مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن دشمن یا بازماندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خرده بورژوازی است. بدین‌سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز می‌یابد و هر پیروزی که در این حالت به دست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می‌یابد، بلکه پرولتاریا به صورت توده‌های بزرگی گرد آمده، نیروی‌اش فزونی می‌گیرد و این نیرو را بهتر حس می‌کند. به نسبتی که استعمال ماشین به طور روز افزونی اختلاف کار را از میان می‌برد و تقریباً مزد کار همه را به طور مساوی تا میزان نازلی سقوط می‌دهد به همان نسبت مصالح و شرایط

زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان می‌شود. رقابت روز افزون بین بورژواها و بحران‌های تجارتي که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته به صورتی ناپایدارتر درمی‌آورد. کار ماشین، که به سرعتی هر چه تمام‌تر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر می‌گرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را به خود می‌گیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف می‌زنند^{۲۲} و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل می‌نمایند و حتی جمعیت‌های دائمی تشکیل می‌دهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش به خود می‌گیرد. گاه گاه کارگران پیروز می‌شوند ولی این پیروزی‌ها تنها پیروزی‌های گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یکدیگر مربوط می‌سازد، در این امر به وی مساعدت می‌نماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانون‌های مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است به صورت یک مبارزه طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی که شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راه‌های روستائی نیازمند قرن‌ها بودند، پرولتاریای معاصر بوسیله راه آهن در عرض چند سال به وجود می‌آورد.

این تشکل پرولتاریا به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی، هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد مختل می‌گردد. ولی این تشکل بار دیگر قوی‌تر و محکم‌تر و نیرومندتر به وجود می‌آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آن‌ها را ناگزیر می‌کند که برخی از منافع کارگران برسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان. به طور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می‌نماید. بورژوازی در حال مبارزه بلانقطاع است؛ در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمت‌هایی از بورژوازی که منافع آن‌ها با پیشرفت صنایع متضاد است و به طور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین‌سان او را به عرصه جنبش سیاسی

۲۲ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمه "ائتلاف" نوشته شده است "(اتحادیه‌های کارگری)". ه. ت.

بکشاند. بنابراین این خود بورژوازیست که به پرولتاریا عناصر آموزش خود^{۲۳} را می‌دهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می‌گذارد. و اما بعد، چنان که دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را به داخل پرولتاریا می‌راند و یا لاقلاً شرایط زندگی آن‌ها را دستخوش تهدید قرار می‌دهد. اینان نیز به میزان زیاد، عناصر آموزش را^{۲۴} برای پرولتاریا همراه می‌آورند. سرانجام، هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظهء قطعی نزدیک می‌شود، جریان تجزیه‌ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می‌پذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی به خود می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه‌ای که آینده از آن اوست، می‌پیوندد. به همین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء به سوی بورژوازی می‌آمدند، اکنون نیز قسمتی از بورژوازی و یا عده‌ای از صاحب نظران بورژوازی که توانسته‌اند از لحاظ تئوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا می‌گروند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعا انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند و حال آن که پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است. صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آن که هستی خود را، به عنوان صنف متوسط، از زوال برهانند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آن‌ها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آن‌ها مرتجعند. زیرا می‌کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند. اگر آن‌ها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به صفوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آنی خود دفاع نمی‌کنند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه می‌نمایند، پس نظریات خویش را ترک می‌گویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط به طرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسایس و تحریکات ارتجاعی به

۲۳ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "عناصر آموزش خود" چاپ شده است.. "عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود". ه.ت.

۲۴ - در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ به جای عبارت "عناصر آموزش" چاپ شده است.. "عناصر فرهنگ و ترقی". ه.ت.

فروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتار مایملکی ندارد. مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده‌های بورژوازی هیچگونه وجه مشترکی ندارد، کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یک نواخت است، هر گونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیزی نیست جز خرافات بورژوازی که در پس آن‌ها منافع بورژوازی پنهان شده است.

تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیادت، می‌کوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که به چنگ آورده‌اند تحکیم کنند و تمام جامعه را به شرایطی که طرز تملک آن‌ها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولترها تنها زمانی می‌توانند نیروی مولده جامعه را به دست آورند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولترها از خود چیزی ندارند که حفاظت کنند، آن‌ها باید آن چه را که تا کنون مالکیت خصوصی را حفاظت می‌نمود و آنرا مأمون و مصون می‌ساخت نابود گردانند.

کلیه جنبش‌هایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می‌گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی‌ترین قشر جامعه کنونی، نمی‌تواند برخیزد و نمی‌تواند قد برافرازد بی آن که تمام روبنای شامل آن قشرهایی که جامعه رسمی را تشکیل می‌دهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار درمی‌گیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می‌افکند، دنبال کرده‌ایم.

چنان که دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستم‌کش استوار بوده‌اند. اما برای آن که بتوان طبقه‌ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستم‌کش لاقلاً بتواند برده‌وار زندگی

کند. سرف در شرایط سرواژ به عضو کمون مبدل گردید - چنان که خرده بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، به جای آن که با ترقی صنایع، راه ترقی طی کند، پیوسته به وضعی نازل تر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط می نماید. کارگر دم به دم مسکین تر می شود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریع تر است. بدین سان آشکار می گردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط طبقه خویش را به عنوان قوانین تنظیم کننده ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروائی نیست چون نمی تواند برای برده اش حتی زندگی برده واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده اش به چنان وضعی تنزل نماید که به جای آن که خود از قبیل آنان تغذیه نماید آن ها را غذا بدهد. جامعه نمی تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی به سر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست. شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه. شرط وجود سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری منحصراً به رقابت فی مابین کارگران بسته است. ترقی صنایع، که بورژوازی مجری بلاراده و بلامقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران، که از رقابت آن ها ناشی است یگانگی انقلابی آن ها را با ایجاد جمعیت های کارگری به وجود می آورد. بنابراین با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص می دهد فرو می ریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خود را به وجود می آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا به طور همانندی ناگزیر است.

۲

پرولترها و کمونیست‌ها

کمونیست‌ها و پرولترها به طور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟ کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آن‌ها هیچ گونه منافی، که از منافع کلیه پرولترها جدا باشد ندارند. آن‌ها اصول ویژه‌ای^{۲۵} را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات پرولترهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملی‌شان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم‌ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند. و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتری پی برده‌اند. نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی‌اند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست.

۲۵ - در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای "ویژه" نوشته شده است "طریقتی". ه.ت.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دست خوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را جانشین آن نمود. صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت به طور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کامل‌ترین مظهر آن‌چنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد^{۲۶} مبتنی است.

از این لحاظ کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست‌ها را مورد ملامت قرار می‌دهند که می‌خواهیم مالکیتی که شخصاً به دست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادی‌ها و فعالیت‌ها و استقلال فردی را تشکیل می‌دهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کدِّ یمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آن را ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آن را بطور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن می‌رانید؟

ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد می‌کند؟ به هیچ وجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را به وجود می‌آورد که کار مزدوری را استثمار می‌کند و تنها در صورتی می‌تواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌دار بودن تنها به معنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه به معنای

۲۶ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای عبارت "استثمار فرد از فرد" نوشته شده است.. "استثمار اقلیت از اکثریت".

اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها به وسیله فعالیت مشترک عده کثیری از اعضاء و فقط به وسیله فعالیت مشترک همه اعضاء جامعه می‌تواند به حرکت درآید.

پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیرویی اجتماعی است.

بنابراین هنگامی که سرمایه به یک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضای جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است، تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می‌یابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست می‌دهد.

اکنون به کار مزدوری پردازیم.

بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حداقل مزد، یعنی مجموعه وسایل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند به عنوان کارگر زندگی کند. بنابراین آن چه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش به کف می‌آورد، به زحمت برای تجدید تولید زندگی‌اش کافی است، ما به هیچ وجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی به کار می‌رود، از میان ببریم. این تملکی است که مازادی ایجاد نمی‌کند تا با آن بتواند زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش سازد. ما تنها می‌خواهیم جنبه مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله‌ای است که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آن را سرشارتر و آسان‌تر گرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکم‌رواست، در صورتی که در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکم‌روا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه مستقل و دارای شخصیت است، حال آن که فرد زحمت‌کش محروم از استقلال بوده و فاقد شخصیت است. از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آن را از بین بردن شخصیت و آزادی می‌نامد. وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهار دیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی

بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با برافتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخنوری‌هایی که درباره بازرگانی آزاد می‌شود، مانند انواع رجزخوانی‌های دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، به طور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی می‌تواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از این که ما می‌خواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم به هراس می‌افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضای جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابراین شما ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آن است.

بالجمله شما ما را ملامت می‌کنید که می‌خواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعا هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی مبدل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار می‌دارید شخصیت از میان رفته است.

بدین سان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتا هم باید از بین برود. کمونیسم از احدی امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی‌نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب می‌کند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود می‌نماید.

معتراضانه می‌گویند که بر اثر الغای مالکیت خصوصی هر گونه فعالیتی متوقف می‌شود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا می‌گیرد.

در این صورت می‌بایستی جامعه بورژوازی مدت‌ها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آن که کار می‌کند چیزی به دست نمی‌آورد و آن که چیزی به دست می‌آورد کار نمی‌کند. همه این بیم و هراس‌ها به این تکرار مکرر محدود می‌شود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدی نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلیه آن ایرادهائی را که به شیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می‌آورند،

عینا همان‌ها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق می‌دهند. به همان‌سان که برای بورژوا الغاء مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، به همان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش به طور کلی است. ولی آن آموزشی که وی در زوال‌اش نُدبه سرایی می‌کند همان است که اکثریت عظیم انسان‌ها را به زائده ماشین مبدل می‌سازد.

اما شما الغاء مالکیت بورژوازی را از نظرگاه پندارهای بورژوامآبانه خود درباره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده‌های شما خود محصول مناسبات تولیدی جامعه بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همان طور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما، اراده‌ای که مضمون‌اش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین می‌کند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان می‌سازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکاملی تولید تغییر می‌کند، جدا انگاشته و آن را به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید، با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمروایی کرده و راه فنا سپرده اند شریک و سهیم‌اید. هنگامی که سخن از مالکیت بورژوازی به میان می‌آید شما جرأت ندارید آن چه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می‌کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغاء خانواده! حتی افراطی‌ترین رادیکال‌ها نیز از این قصد پلید کمونیست‌ها به خشم درمی‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده به صورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است. خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گوئید که وقتی ما به جای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرمی‌ترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و نیز دخالت مستقیم و یا غیر

مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیست‌ها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند. آن‌ها تنها خصلت آن را تغییر می‌دهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، به همان اندازه یاهو سرایی‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند.

بورژوازی یک صدا بانگ می‌زند: آخر شما کمونیست‌ها می‌خواهید اشتراک زن را عملی کنید.

بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد. وی می‌شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز این که همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً ابزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک‌تر از وحشت اخلاقی عالیجنابانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنان، که به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیست‌ها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، به این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند و قتیکه زنان یکدیگر را از راه به در کنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیست‌ها وارد آوردند این است که می‌خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیست‌ها را سرزنش می‌کنند که می‌خواهند میهن و ملیت را ملغی سازند. کارگران میهن ندارند. کسی نمی‌تواند از آن‌ها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام یک طبقه ملی^{۲۷} ارتقاء یابد و خود را

۲۷ - در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ به جای عبارت "بمقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد" چاپ شده است "به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد." ه.ت.

به صورت ملت درآورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلا به آن معنایی نیست که بورژوازی از آن می‌فهمد.

جدایی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یک‌سانی تولید صنعتی و شرایط زندگی منطبق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود. سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدایی و تضاد را بیش از پیش تسریع می‌کند. اتحاد مساعی لاقول کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

به همان اندازه‌ای که استثمار فردی به وسیله فرد دیگر از میان می‌رود، استثمار ملی به وسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.

با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملت‌ها مناسبات خصمانه ملت‌ها نسبت به یکدیگر نیز از میان خواهد رفت.

اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و به طور کلی ایده‌ئولوژیک به کمونیسم وارد میشود به هیچ وجه درخور بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسان‌ها هم‌پای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آن‌ها تغییر می‌یابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌هائی سخن می‌رانند که تمام جامعه را انقلابی می‌کند؛ ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و این که زوال افکار کهن هم‌پا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامی که دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامی که در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدد طلبانه نابود می‌شد، جامعه فئودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگ‌بار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات^{۲۸} بود.

به ما خواهند گفت: "ولی، ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره

۲۸- ... در چاپ‌های بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ به جای "در عرصه وجدانیات" نوشته شده است. "در عرصه معرفت". ه.ت.

قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدل و تطور محفوظ مانده است.

به علاوه حقایق جاویدانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آنکه کمونیسم، به جای آن که بدل تازه‌ای بیاورد، حقایق جاویدان مذهب و اخلاق را از میان می‌برد و بدینسان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف است."

این اتهام سرانجام به کجا منجر می‌شود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی به خود گرفته سیر کرده‌است. ولی این تناقضات هر شکلی که به خود گرفته باشند، باز استعمار شدن بخشی از جامعه به وسیله بخش دیگر حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجیب نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علی‌رغم همه اختلاف شکل‌ها و تفاوت‌ها، با شکل‌هایی یکسان و معین، یعنی با آن شکل‌هایی از معرفت سیر می‌کند که تنها بر اثر نابودی نهایی تناقض طبقات بکلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی‌ترین شکل گسستن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که ماترک گذشته است؛ شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌هایی که ماترک گذشت‌هاست به قطعی‌ترین شکلی قطع رابطه کند.

اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم. در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دمکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده‌است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمام‌تر بر حجم نیروهای مولده بیافزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و نااستوار به نظر می‌رسند، ولی در جریان جنبش، خود به خود نشو و نما یافته و به کار بردن آن‌ها به مثابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احتراز ناپذیر است. بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهند بود.

- ولی در پیشروترین کشورها می‌توان به طور کلی اقدامات زیرین را مجری داشت:
- ۱ - ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تأمین مخارج دولتی.
 - ۲ - مالیات تصاعدی سنگین.
 - ۳ - لغو حق وراثت.
 - ۴ - ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.
 - ۵ - تمرکز اعتبارات در دست دولت به وسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.
 - ۶ - تمرکز کلیه وسائط حمل و نقل در دست دولت.
 - ۷ - ازدیاد تعداد کارخانه‌های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.
 - ۸ - اجبار یک‌سان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی به ویژه برای کشاورزی.
 - ۹ - پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد^{۲۹} بین ده و شهر.
 - ۱۰ - پرورش اجتماعی و رایگان کلیه کودکان و از میان بردن کار کودکان در کارخانه‌ها به شکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مالی و غیره و غیره.
- هنگامی که در جریان تکامل، اختلافات طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی به معنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات^{۳۰} بطور کلی و در عین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین می‌برد. به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی‌اش، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.

۲۹ - در چاپ‌های بعدی آلمانی که از سال ۱۸۷۲ به بعد منتشر شده است به جای کلمه "تضاد" نوشته شده است.. "اختلاف". ه.ت.

۳۰ - در چاپ‌های بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ به جای عبارت "و نیز شرایط وجود طبقات به طور کلی" نوشته شده است.. "طبقات را به طور کلی منحل می‌نماید". ه.ت.

۳

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱ - سوسیالیسم ارتجاعی

الف. سوسیالیسم فئودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریت‌شان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجونا‌مه‌هایی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفرم پارلمانی در انگلستان، اشراف یک بار دیگر از تازه به دوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمی‌توانست در میان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برای‌شان باقی مانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازی‌های دوران تجدید سلطنت^{۳۱} غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، می‌بایستی به ظاهر چنین جلوگر سازند که دیگر در بند منافع خود نیستند و دادخواست آنان بر ضد بورژوازی فقط به خاطر حفظ منافع طبقه استثمار شده است. آنان خود را بدین دل‌خوش می‌ساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجوا کنان در گوش وی پیش‌گویی‌های کمابیش شومی کنند.

۳۱ - مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۸۹ - ۱۶۶۰) نیست بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۳۰ - ۱۸۱۴) (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸). ه.ت.

بدین ترتیب سوسیالیسم فئودالی، که نیمی از آن نوحه سرایی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است به وجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله گویانه و نیش دارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه‌دار می‌کرد ولی پیوسته به علت بی استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر، تأثیر خنده آوری داشت.

اشراف، چنتای در یوزگی پرولتاریا را هم‌چون پرچمی به حرکت درمی‌آوردند تا مردم را از پی خود براه اندازند ولی هر وقت که مردم به دنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فئودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیتمیست‌های فرانسه و گروه "انگلستان جوان"^{۳۲} به‌اجراء این کم‌دی مشغول شدند.

هنگامی که فئودال‌ها ثابت می‌کنند که شیوه استثمار آن‌ها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده‌است، فقط این نکته را فراموش می‌کنند که آنان در اوضاع و احوال به کلی دیگری که اکنون از میان رفته است به استثمار مشغول بودند. هنگامی که آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که در دوران سیادت‌شان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش می‌کنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آن‌هاست.

به علاوه فئودال‌ها آن قدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان می‌دارند که اتهام عمده‌شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه‌ای نشو و نما می‌یابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آن‌ها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را به وجود می‌آورد نه از این جهت که به طور کلی پرولتاریا را به وجود می‌آورد.

به همین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابراکه بر ضد طبقه کارگر شرکت می‌جویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پُر طمطراق فرصت را برای جمع کردن سیب‌های زرین^{۳۳} و یا مبادله وفا و محبت و آزادگی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند

۳۲ - لژیتمیست‌ها - حزب درباریان ملاک طرفدار استقرار مجدد سلسله بوربن‌ها هستند. گروه "انگلستان جوان" در حوالی سال ۱۸۴۲ تشکیل شد و شامل آن چرگه‌ئی از اشراف انگلیسی و رجال سیاسی و ادیبان انگلستان بود که به محافظه کاران پیوسته بودند. دیزرائیلی و توماس گارلایل و غیره نمایندگان برجسته این گروه بودند. ه.ت.

۳۳ - در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت: "سیب‌های زرین" اضافه شده است "که از درخت صنایع می‌ریزد". ه.ت.

و چغندر و عرق را از دست نمی‌دهند.^{۳۴}

همان طور که کشیش پیوسته بازو به بازوی فئودال گام برمی‌داشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش به دوش سوسیالیسم فئودالی در حرکت است. هیچ چیز از این آسان‌تر نیست که به شیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز به ضد مالکیت خصوصی و زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر به جای آن‌ها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوار داشتن نفس، رهبانیت و کلیسا را موعظه نموده‌است؟ سوسیالیسم مسیحی تنها به مثابه آب متبرکی است که کشیش‌ها بر خشم و غضب اشرافیت می‌پاشند.

ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فئودال یگانه طبقه‌ای نیست که به دست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذران‌اش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم‌تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده‌پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده‌اند. در کشورهایی که از لحاظ صنعتی و تجارتی کمتر رشد یافته‌اند، این طبقه تا کنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه می‌دهد. در آن کشورهایی که مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی به وجود آمده است و به عنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر به وجود آمدن خود را طی می‌کند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را به داخل صفوف پرولتاریا می‌راند و آنان دیگر شروع به درک این نکته می‌کنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ به عنوان بخش مستقل جامعه معاصر به کلی از میان بروند، نزدیک است و جای آن‌ها را در تجارت و صنعت و

۳۴ - این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است، که در آن اشرافیت فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود به توسط مباشرین، اداره می‌کنند و به علاوه صاحبان عمده کارخانه‌های چغندر قند و عرق سیب زمینی نیز هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده‌اند: ولی آنان نیز می‌دانند، چگونه می‌توان تنزیل عواید حاصله از زمین را، با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکت‌های سهامی کم و بیش مشکوک جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸)

زراعت، بازرسان و مستخدمان اجیر خواهند گرفت. در کشورهایمانند فرانسه، که دهقانان به مراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل می‌دهند، پیدایش نویسندگانی که جانب پرولتاریا را علیه بورژوازی گرفته و در انتقادات خویش نسبت به نظام بورژوازی مقیاس‌های خرده بورژوازی و خرده دهقانی را به کار می‌بردند و حزب کارگر را از نظرگاه خرده بورژوازی درک می‌نمودند امری طبیعی بود. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد. سیسموندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزبینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجود در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و ثناخوانی سالوسانه اقتصاديون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحران‌ها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگ‌های خانمان سوز صنعتی ملت‌ها با یکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیت‌های قدیم را با شیوه انکار ناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد وسائل کهن تولید و مبادله و به همراه آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آن که وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهار چوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلاً به وسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار می‌بایستی هم منفجر شود بگنجانند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی. آخرین کلام این سوسیالیسم آن است که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد.

این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید.^{۳۵}

ج. سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم به وجود آمده و

۳۵ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ به جای عبارت "در رشد و تکامل آتی به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردیده" نوشته شده است: "سرانجام، هنگامی که حقایق سر سخت تاریخی کلیه آثار تخدیر کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لند لند فلاکت باری مبدل گردید". ه.ت.

مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آن جا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود. فیلسوف‌ها و نیمه فیلسوف‌ها و دوستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام به دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال این نوشته‌ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات فرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک جریان صرفاً ادبی را به خود گرفت. این ادبیات می‌بایستی فقط چیزی شبیه به خیال بافی فارغ‌بالان درباره یک جامعه واقعی^{۳۶} و درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی به نظر آید. بدین‌سان خواست‌های نخستین انقلاب فرانسه برای فلاسفه آلمانی قرن هجدهم تنها به معنای خواست‌های "عقل عملی" به طور کلی بود و ابراز اراده بورژوازی انقلابی فرانسه هم در نظر آن‌ها مفهوم قوانین اراده محض، اراده من حیث هی و اراده واقعا بشری را داشت.

تمام کار مصنفین آلمانی منحصر به این شد که ایده‌های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح‌تر ایده‌های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فرا گیرند.

این عمل فرا گرفتن به همان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرا می‌گیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنان که می‌دانیم، راهبان بر دست نویس‌هایی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی معنای مقدسین کاتولیک را می‌نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند "از خود جدا شدن ماهیت بشری" و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: "الغاء سلطه کل تجریدی" و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظی‌های فلسفی ذیل تئوری‌های فرانسوی را به نام "فلسفه عمل"، "سوسیالیسم حقیقی"، "دانش آلمانی سوسیالیسم"، "بنیاد فلسفی سوسیالیسم" و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی به کلی ماهیت واقعی خود را از

۳۶ - در چاپ‌هایی که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ به بعد شروع می‌شود عبارت "در باره یک جامعه واقعی" نیست.

دست داد. و از آن جایی که این ادبیات در دست آلمان‌ها دیگر مظهر مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمان‌ها مطمئن بودند که مافوق "یک طرفه بودن فرانسوی" قرار گرفته‌اند و به جای نیازمندی‌های حقیقی از نیازمندی به حقیقت و به جای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسان‌ها به طور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه‌ای نیست و اصولاً فی‌الواقع موجود نیست بلکه تنها هستی او در آسمان مه‌آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع می‌نمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرین‌های اسکولاستیک مآب و چرند خود را آن قدر به شکل جدی و پُر حرارت تلقی می‌کرد و با جار و جنجال بازار گرمی می‌نمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، به خصوص بورژوازی پروس بر ضد فئودال‌ها و سلطنت مطلقه و یا به عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی‌تر می‌گشت.

بدین‌سان برای سوسیالیسم "حقیقی" فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواست‌های سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود، به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی برنخواهند بست، بلکه بر عکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش می‌کرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از بدست آوردن آن‌ها به میان آمده.

این سوسیالیسم برای حکومت‌های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمّال دیوانی این حکومت‌ها، به منزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و معترض بود.

این سوسیالیسم مُکَمَّل تسلی بخش تازیان‌های سوزان و گلوله‌های تفنگ بود که همین حکومت‌ها به کمک آن‌ها قیام‌های کارگران آلمانی را سرکوب می‌کردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم "حقیقی" در دست دولت بدل به حرب‌های برای مبارزه بر ضد بورژوازی می‌گشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه

نظران^{۳۷} آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان طبقه‌خرده بورژوازی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل‌های تازه به تازه‌ای به خود گرفته است.

حفظ این خرده بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده بورژوازی با رُعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از طرفی به وسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال به بار بیاورد. به نظر وی چنین می‌رسید که سوسیالیسم "حقیقی" می‌تواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه‌گیری اشاعه می‌یافت.

این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گل‌های خوش نقش و نگار فصاحت تزئین یافته و با سرشک تأثرات مفرط شستشو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیست‌های آلمانی در لفافه آن مشتی "حقایق جاویدان" ناقابل خود را نهان می‌ساخته‌اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می‌افزود. سوسیالیسم آلمانی نیز به نوبه خود بیش از پیش پی می‌برد که به عهده اوست که نماینده مطمئن این کوتاه نظران باشد.

این سوسیالیسم ملت آلمان را به عنوان یک ملت نمونه و کوتاه نظری آلمانی را مانند نمونه‌ای برای بشر اعلام می‌داشت و برای هر یک از دناات‌هایش معنای سوسیالیستی عالی و باطنی قائل می‌شد، یعنی آن را درست به عکس آن چه که بود بدل می‌ساخت. و پایان کار را به طرز پیگیر به جایی رساند که مستقماً بر ضد روش "خشن و مخرب" کمونیست‌ها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی‌غرضی با عظمت خویش مافوق هر گونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. به جز چند استثناء معدود، آنچه که در آلمان به عنوان به اصطلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، به این ادبیات پلید و بی‌زاری آور مربوط است.^{۳۸}

۳۷ - در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ در بخش مربوط به سوسیالیسم "حقیقی" به جای اصطلاحات "کوتاه نظران آلمانی" و "کوتاه نظر آلمانی" نوشته شده است "فیلیستیورهای آلمانی" و "فیلیستیور خرده بورژوازی آلمانی".
ت.ه.

۳۸ - توفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروان‌اش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰)

۲ - سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع پروران، انسان دوستان، مصلحین طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و قماش، به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی به صورت سیستم‌های تمام و کمالی در می‌آید.

به عنوان مثال کتاب "فلسفه فقر" تألیف پرودون را ذکر می‌کنیم.

سوسیالیست‌های بورژوا می‌خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می‌شود. آن‌ها می‌خواهند جامعه موجود را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آن را انقلابی کرده و شیرازه‌اش را از هم می‌پاشد. آن‌ها بورژوازی را بدون پرولتاریا می‌خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می‌پندارد. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلی بخش را به صورت یک سیستم تمام و یا نیمه کاره‌ای در می‌آورد. هنگامی که این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت می‌کند که سیستم او را عملی نماید و در بیت المقدس جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنست که پرولتاریا در جامعه کنونی هم‌چنان باقی بماند ولی اندیشه‌های کینه‌آمیز خود را درباره این جامعه به دور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می‌کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی به هیچ وجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب عملی شدنی است، نمی‌باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی‌کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده‌تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل

دیگری صورت نمی‌دهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره برازنده خود جلوه‌گر می‌شود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد. آزادی بازرگانی! به سود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! به سود طبقه کارگر؛ زندان‌های انفرادی! به سود طبقه کارگر... این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی. سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعاست که بورژوا بورژواست، به سود طبقه کارگر.

۳ - سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی

ما در اینجا از آن ادبیاتی که در کلیه انقلاب‌های کبیر زمان کنونی ترجمان خواست‌های پرولتاریا بوده است، سخن به میان نمی‌آوریم (نوشته‌های بابف و غیره) اولین کوشش‌های پرولتاریا برای اجرای مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و هم چنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهایی‌اش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می‌گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبش‌های نخستین پرولتاریا پدیدار شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه می‌کند.

سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن سیمون، فوریه، آوئن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش "بورژوازی و پرولتاریا") یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، به وجود می‌آیند. راست است، مخترعین این سیستم‌ها تضاد طبقاتی و هم چنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده می‌کنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچ گونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچ گونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند.

از آن جایی که رشد تضاد طبقاتی پا به پای رشد صنایع در حرکت است، لذا آن‌ها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی‌آیند و در جستجوی آن چنان علم اجتماعی و آن چنان قوانین اجتماعی هستند که بتواند این شرایط را به وجود آورد. جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آن‌ها و جای شرایط تاریخی نجات را

باید شرایط تخیلی آن‌ها، و جای پیشرفت تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آن‌ها بگیرد. در نظر آن‌ها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجرای عملی نقشه‌های اجتماعی آنان. راست است آن‌ها اعتراف می‌کنند که در نقشه‌های خودشان، بطور عمد از منافع طبقه کارگر، به عنوان دردمندترین طبقات مدافعه می‌کنند. پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمندترین طبقات است برای آن‌ها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و هم چنین وضع زندگانی خود این اشخاص کار آن‌ها را به آن جا می‌کشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آن‌ها می‌خواهند وضع همه اعضای جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط به سر می‌برند، اصلاح نمایند. به همین جهت آن‌ها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار می‌دهند. به نظر آن‌ها کافی است که به سیستم آن‌ها پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

به همین جهت آنان هر اقدام سیاسی و به ویژه انقلابی را طرد می‌نمایند و بر آنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش‌اند تا به کمک آزمایش‌های کوچک و البته بی نتیجه، و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند. این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدیدار می‌شود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته‌ای است و به همین جهت هنوز اوضاع خود را به شکلی خیالی در نظر مجسم می‌گرداند. این وصف ناشی از اولین شور و شوق انباشته از حدسیات برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار به همه مبادی جامعه موجود حمله می‌برد و به همین جهت، به میزان فراوان مواد و مصالح گران بها برای تنویر افکار کارگران به دست داده است. استنتاجات مثبت آن‌ها درباره جامعه آینده، مثلاً از میان بردن تضاد بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت به یک اداره ساده دستگاه تولید... همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی شکلی اولیه‌اش در نظر آن‌ها روشن بود، بیان می‌کند. به همین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه به کلی تخیلی است.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. به همان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می‌یابد و شکل‌های مشخص‌تری به خود می‌گیرد، این

کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست می‌دهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستم‌ها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروان‌شان پیوسته به صورت فِرَقی ارتجاعی در می‌آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظرات کهنه آموزگاران‌شان سخت و محکم چسبیده‌اند. به همین جهت پیگیرانه در تلاش‌اند بار دیگر مبارزه طبقاتی را کُند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آن‌ها، هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایش‌ها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای^{۳۹} جداگانه‌ای به وجود آورند، احداث نمایند و ایکاری‌های کوچک - چاپ بغلی ("Home-colonies") و کُلنی‌های داخلی اورشلیم جدید - ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخ‌های آسمانی ناچارند به قلوب نوع پرور و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان به تدریج به درجه سوسیالیست‌های ارتجاعی و یا محافظه‌کار، که ذکر آن گذشت تنزل می‌کنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم‌تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجره‌آسای دانش اجتماعی خود، از آن‌ها متمایزند.

به همین جهت است که آن‌ها با شدتی هر چه تمام‌تر علیه جنبش‌های سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی‌اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام می‌کنند. پیروان اوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب، در آن جا علیه چارتیست‌ها و در این جا علیه رفرمیست‌ها در حال قیام‌اند.^{۴۰}

۳۹ - فالانستر عبارت بود از کلنی‌های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه؛ ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸)
Home-colonies (کلنی‌های داخل کشور) نامی است که اوئن به جامعه‌های نمونه کمونیستی خود داده بود.
فالانستر نام کاخ‌های اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی میکرد. ایکاری نام کشور تخیلی - پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آن را توصیف میکند (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

۴۰ - اشاره به طرفداران روزنامه "La Réforme" ("اصلاح") ارگان حزب "سوسیال دمکرات آلمان" ه.ت.

۴

مناسبات کمونیست‌ها

با احزاب مختلف اپوزیسیون

بنا به آن چه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیست‌ها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیست‌ها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیست‌ها برای رسیدن به نزدیک‌ترین هدف‌ها و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می‌نمایند. در فرانسه کمونیست‌ها، در مبارزه با محافظه‌کاران و بورژوازی رادیکال به حزب سوسیالیست دمکرات^{۴۱} گرویده‌اند، بدون آن که از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهماتی که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف‌نظر کنند.

در سوئیس کمونیست‌ها از رادیکال‌ها حمایت می‌کنند ولی از نظر دور نمی‌دارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیست‌های دمکرات به سبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژواهای رادیکال است.

در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت می‌دانند،

۴۱ - آن موقع معرف این حزب در پارلمان لدرو-رلن و در ادبیات لوئی بلان و در مطبوعات روزانه، روزنامه "La Réforme" بود. معنی نام سوسیالیست دمکرات این بود که قسمتی از حزب دمکرات و یا جمهوری خواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است (حاشیه‌انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸) حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دمکرات می‌نامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدرو-رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لوئی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دمکراسی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را برپا کرده است، پشتیبانی می‌نمایند. در آلمان حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبد و مالکین فئودال و خرده‌بورژوازی ارتجاعی گام برمی‌دارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی‌المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشن‌تری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی به بار آورد مانند حرب‌های بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می‌دارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در یک شرایط مدنیت اروپایی به طور کلی مترقی‌تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته‌تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوازی آلمان می‌تواند فقط پیش درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریایی باشد.

خلاصه کمونیست‌ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می‌کنند.

آن‌ها در تمام این جنبش‌ها مسأله مربوط به مالکیت راه، بدون وابستگی به این که شکلی کم یا بیش رشد یافته به خود گرفته باشد، به عنوان مسأله اساسی جنبش تلقی می‌کنند.

سرانجام، کمونیست‌ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشورها می‌کوشند.

کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف‌های‌شان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند. ولی جهانی را به دست خواهند آورد.

پرولترهای جهان متحد شوید!

توضیح هیئت ترجمه:

"ترجمه کنونی "مانیفست حزب کمونیست" به زبان فارسی از روی متن آلمانی چاپ سال ۱۸۴۸ به عمل آمده است.

تغییراتی که در چاپ‌های بعدی آلمانی و هم چنین در چاپ انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸ وارد شده، از طرف هیأت تحریریه در حواشی قید گردیده است. آن حواشی که ف.انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰ نگاشته است، ضمن این متن آورده شده است. در چاپ حاضر کلیه پیش گفتارهایی که مؤلفین برای چاپ‌های مختلف نوشته‌اند قید شده است."